

قرمزی یا آبی؟

محسن هجری | تصویرگر: سمیه محمدی

بنده خدا، دبیر فیزیک در حال پاره کردن گلوی خویش است، درس به‌جای حساسی رسیده، شرح قوانین نیوتونی است و شوخی‌پرداز هم نیست. بیخ گوشم وزوز می‌کند: «این آقای دبیر هم انگار بویی از نسبت انشتین نبرده و همچنان در دنیای نیوتون سیر می‌کنه.»



دسته‌جمعی آهی از ته دل می‌کشد و می‌گوید یادش به‌خیر دوران سربازی. چه دورانی بود، این حرف سرگروهان را باید طلا گرفت: تشویق برای یکی، تنبیه برای همه! و من با علم به اینکه روح دبیر نیوتون زده‌ما تحت تأثیر سرگروهان پنجاه سال پیش دوران خدمتش است، تلاش می‌کنم غائله را بخوابانم. این است که می‌گویم: «بابا برد و باخت اهمیتی نداره، مهم فوتبال ملی ماست، مهم پرورش استعدادها فوتبالی ماست، این بساط قرمز و آبی هم نمک کاره، حالا بذارید ببینیم این بنده خدا چی می‌گه؟»

کلام هنوز به‌طور کامل از دهانم خارج نشده که احساس می‌کنم حرارت گوش سمت چپم غیرعادی زیاد شده! وقتی می‌خواهم آن را ماساژ دهم یک‌باره دستم به یک شیء زمخت می‌خورد. در کسری از ثانیه مشخص می‌شود دست سرگروهان نیوتون است که از آستین دبیر فیزیکنان بیرون آمده است.

با تمام وجود، حال کمک داور بازی قرمز و آبی را درک می‌کنم؛ چون قربانی‌دعوایی شده‌ام که نه سود دنیایی دارد و نه اجر آخرتی!

دبیر فیزیکنان می‌گوید: «داشتید می‌فرمودید، مهم پرورش استعدادها فوتبالی ماست!»

به عادت تمام آنهایی که در این جور مواقع لکنت‌زبان پیدا می‌کنند، می‌گویم: «آقا اجازه! ... به خدا... ما نه قرمزیم نه آبی، ... فقط خواستیم پادرمیانی کنیم دعوا بخوابه...»

دبیر فیزیک حرفم را با صدایی جیغ‌مانند قطع می‌کند و می‌گوید: «ببند آن دهان توجیه‌گر را!»

خداییش تا آن موقع توجه نکرده بودم که دبیر فیزیکنان دستی در ادبیات هم دارد! دلم خوش است که به عادت سابق تا چند لحظه دیگر تنبیه دسته‌جمعی انجام می‌شود. از حق نگذریم این بار تنبیه دسته‌جمعی حق آن دو ردیف آخر است، چون به اتفاق در دعوای سرخابی بوده‌اند، البته غیر از من که نقش داور را بازی کرده‌ام.

وقتی در ردیف آخر اخراج‌شدگان می‌خواهم از کلاس بیرون بروم، با صدای دبیر فیزیک متوقف می‌شوم: «ببینم پسر! بدون دروغ و دلنگ راستش را بگو، تو سرخابی نیستی؟» با صدایی که التماس در آن موج می‌زند، می‌گویم: «آقا اجازه، به جون مادرم نیستم!» دبیر فیزیک صورتش را می‌خاراند و به فکر فرو می‌رود، می‌دانم الان بیش از هر چیز روح سرگروهان دوره خدمتش کلافه‌اش کرده، تشویق برای یکی، تنبیه برای همه! می‌گذارم او همچنان به فکر کردن ادامه دهد و از کلاس بیرون می‌آیم.

دبیر فیزیک هر از گاهی رو به ما می‌کند و می‌گوید: «یادتان نرود عمل مساوی عکس‌العمل است.»

اما دو نیمکت ته کلاس کاری به مباحث نیوتون ندارند. دو سه نفرشان از آن کتاب‌خوان‌های حرفه‌ای هستند که از چم و خم فیزیک کوانتوم هم باخبرند، ولی حالا چون حکم زور است همچنان گوش به حرف‌های قرن نوزدهمی دبیر فیزیک می‌دهند که تأکید می‌کند عمل مساوی عکس‌العمل است. یکی از بچه‌ها که از زور ناراحتی قرمز شده، می‌گوید: «آقا هم دلش خوشه، دو نیمه قرمزها خودشان را به در و دیوار کوبیدند و گل زدند، قبول نکردند، آخر سر هم لایختگی به گل خوردند. کجای این عمل با عکس‌العمل مساویه؟»

بغل‌دستی‌اش هم که از شدت تعصب، رنگش بنفش مایل به آبی شده، می‌گوید: «ببین دل‌انگیز! عمل و عکس‌العمل مساوی هستند، اما نه با روایت قرن نوزدهم، بلکه با روایت قرن بیست‌ویکم! می‌تونی نود دقیقه هرز بدوی و در مقابل به هیچ‌جا نرسی، می‌تونی هم پنج دقیقه درست و حسابی و از روی فکر بدوی و کار نود دقیقه را در همان پنج دقیقه انجام بدی! دنیای امروز به هیکل و اندازه‌ظاهری کاری نداره، به کیفیت کار داره، وقتی یک ذره اورانیوم کار چند تن‌تی‌ان‌تی را می‌کنه، اون وقت انتظار داری یک تیم به‌خاطر آنکه نود دقیقه دویده، پیروز میدان باشه!»

قرمز جواب می‌دهد: «بحث را قاطی نکن، مطمئن باش اگه قرار بود در تغییر ذرات اتمی هم کار دست یک داور مثل همین جواد آقای خودمون باشه، به اندازه کبریت بی‌خطر هم آتش به پا نمی‌شد.»

ته کلاس دعوا بالا گرفته و من که در دعوای قرمز و آبی، مانند کشور سوییس بی‌طرف هستم، سعی می‌کنم با پادرمیانی غائله را بخوابانم؛ چون اگر دبیر فیزیک بویی از این دعوا بسرد فقط به یکی دو نفر درگیر قناعت نمی‌کند و دو ردیف آخر را از کلاس بیرون می‌کند و هر بار در این تنبیه‌های

